

مجلس دوّم: علی، زینت بخش تاریخ و شریعت اسلام و قوام نبوّت پیغمبر

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ،
خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ؛ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ، مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:
{ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ
سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ}¹.

بیانی در نحوه تحقق معجزات توسط انبیا

همه معجزات و کراماتی که به دست انبیا صورت می گیرد به اذن خداست؛ ولیکن از اراده و اختیار آن پیغمبر خارج نیست، اراده و اختیار آن پیغمبر به اراده و اختیار خداست و به اختیار و اراده خود، آن معجزه را صورت می دهد؛ عیناً مانند ما که بعضی از افعال را انجام می دهیم، این فعل هم به ما نسبت دارد و هم به خدا نسبت دارد؛ به ما نسبت دارد چون به اراده و اختیار از ما سر زده است، به خدا نسبت دارد چون این اراده و اختیار و این قدرت به امر و اذن پروردگار است و اگر امر و اذن پروردگار نباشد، چنین کاری هم از ما صورت نمی گیرد. بنابراین معجزاتی که پیغمبران دارند، خداوند علیّاً اعلیٰ به آنها چنین سیطره و قدرت نفسانی ای داده تا به اذن

¹ سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۲. امام شناسی، ج ۴، ص ۹:

«سپس این کتاب را به بندگان برگزیده خود به عنوان ارث سپردیم، بعضی از آنها به نفس خود ظلم کردند و بعضی راه عدالت و میانه روی پیمودند و بعضی به واسطه اعمال خیر، گوی سبقت را از همگان به اذن خدا ربودند؛ و این همان مقام فضل بزرگ الهی است.»

پروردگار اراده کنند تا آن معجزه و کرامت در خارج صورت گیرد.

پیغمبر اکرم که اشاره کردند و ماه دو نیم شد^۱ یا سایر معجزات حضرت، از این قبیل نبوده جدا نبوده؛ بلکه به امر پروردگار و به اذن پروردگار، خود پیغمبر اشاره فرمود و ماه دو نیم شد.

حضرت عیسی بن مریم در قرآن مجید می فرماید:

﴿أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ «من مردگان را زنده می کنم به اذن خدا.»

﴿وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ﴾؛^۲ «و کور مادرزاد را شفا می دهم به اذن خدا، و مرض پستی را شفا

می دهم به اذن خدا.»

«من شفا می دهم به اذن خدا»، این یک مسئله ای است.

بنابراین تمام معجزاتی که از انبیا صورت گرفته عیناً مانند افعالی که ما انجام می دهیم و به ما نسبت دارد، آن معجزات هم به آنها نسبت دارد؛ این افعال کوچک و محدود، به ما موجودات کوچک و محدود نسبت دارد، و آن افعال خارق العاده و معجزه و بزرگ، به آن ارواح طیبه و مقدسه و نفوس زکیه ای که در اثر مجاهده و عنایات پروردگار چنین قابلیت را پیدا کرده اند، نسبت دارد.

هر پیغمبری خصوصیات روحی خاص خود را دارد

تمام انبیايي که از طرف پروردگار آمده اند با اینکه هریک از آنها دارای مقام توحید بوده اند و همه از ناحیه خدا آمده اند و همه در مأموریت خود صادق بوده اند و همه آنها معصوم بوده اند، ولیکن در عین حال هریک از آنها یک تمایز و تشخیص دارد دین دیگری؛ حضرت موسی یک خصوصیتی دارد، حضرت عیسی یک خصوصیتی دارد، حضرت نوح یک خصوصیتی دارد، حضرت اسماعیل و اسحاق هر کدام خصوصیتی دارند و معجزاتی که به دست آنها صورت گرفته، با آن خاصه روحی آنها تناسب مستقیم دارد.^۳ این از یک طرف.

از طرف دیگر، خداوند علیّ اعلیٰ، برای هر کدام از پیغمبران، یک مجاهده و ابتلایی معین فرموده که هیچ پیغمبری از این قاعده استثنا نشده است؛ حضرت ابراهیم امتحانات عجیبی داشت، حضرت نوح چه امتحان های بزرگی داشت، حضرت هود، حضرت صالح، حضرت شعیب، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل، هر کدام از اینها به ابتلائی مبتلا شدند که آن ابتلائیات، هم با خاصه نفسانی آنها مرتبط است و هم با معجزاتی که به دست آنها

^۱ جهت اطلاع بیشتر بر کیفیت شق القمر رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۶۰.

^۲ سوره آل عمران (۳) آیه ۴۹.

^۳ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۱۴۵.

صورت گرفته است نسبتی دارد، اینها همه یک طرف.

تجمع تمام خصوصیات و کمالات انبیا در پیغمبر اکرم

از طرف دیگر، پیغمبر اکرم ما حائز مقام مقدّس خاتم الأنبياء و المرسلین، و جامع تمام خصوصیات بوده است که در تمام انبیای سلف بوده است، هم از نقطه نظر علم، هم از نقطه نظر ابتلائات و هم از نقطه نظر معجزات؛ چون پیغمبر اکرم مقام جامعیت دارند و این عنوان «خاتم النبیین» یک عنوان تشریفاتی و لقب اضافی و خارجی نیست، بلکه حکایت می‌کند از یک خاصه نفسانی که آن خاصه موجب آن شده است که بر تمام انبیا سبقت بگیرد و شفیع همه پیغمبران، پیش خدا گردد:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾^۱.

بنابراین هر اسمی که هر پیغمبری داشت به نحو اتم و اکمل در پیغمبر بود، هر معجزه‌ای که هر پیغمبر داشت به نحو اتم و اکمل در پیغمبر بود و هر ابتلا و زحمت و نگرانی و مصیبتی که برای هر پیغمبر بود، به نحو اعلا و اتم برای پیغمبر ما بود؛ که فرموده است:

ما أَوْذَىٰ نَبِيٌّ مِّثْلَ مَا أُؤَذِيْتُ^۲؛ «هیچ پیغمبری به اندازه من شکنجه و آزار و صدمه و اذیت ندیده است!»

و این لازمه آن سیر و آن مقامی است که اختصاص به خود آن حضرت دارد.

انتقال حقیقت مقام پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السلام

این مقام نبوت نه به عنوان نبوت، بلکه حقیقت آن مقام منتقل شد به امیرالمؤمنین علیه السلام. او سیّد النبیین است، این سیّد الوصیین؛ او سیّد المرسلین است، این سیّد الأولیاء و المتّقین و إمام الموحّدين. و این مقام امیرالمؤمنین نیز مقام تشریفاتی نیست، امیرالمؤمنین مانند یکی از افراد دیگر بشر نیست که به او يك سَمَتی داده باشند؛ جَعَلْتَكُ إِمامًا: «من تو را امام قرار دادم!» او هم بگوید: «چشم!» نه! يك خاصیتی است در نفس، يك سعه‌ای است، يك کمالی است، يك مجاهده‌ای است، يك عالمی است که لازم آن عالم، وصول به این درجه است که برای هر يك از افراد بشر که دارای آن کمال و مزیت نیستند وصول به این درجه و مرتبه محال است.

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۴۱.

^۲ مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۵۶. این مضمون در بسیاری از مجامع روایی آمده است، رجوع شود به روح مجرد، ص ۶۸۴.

آن عنایتی که از طرف پروردگار شد و امیرالمؤمنین را وصیّ این پیغمبر آخرالزمان قرار داد - که تا روز قیامت تمام افراد امت باید از آن حضرت تبعیت کنند و زیر لوای آن حضرت باشند - عنوان تشریفاتی نیست؛ بلکه سعه روحی است که همه افراد را در خود گرفته و از مقام ملکوت اعلیٰ، فیض ربّانی می‌گیرد و به عالم وجود می‌رساند. لذا روایاتی که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم وارد شده بسیار روایات عجیبی است.

در یک سفر که مؤمنین برای غزوه‌ای حرکت کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام با آنها بود، وقتی که اصحاب از آنجا مراجعت کردند شکایت امیرالمؤمنین را پیش پیغمبر آوردند که علی در تمام نمازهایی که در این سفر می‌خواند بعد از حمد، سوره توحید را می‌خواند! سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) را می‌خواند! حضرت فرمودند:

دَعُوا عَلِيًّا فَإِنَّ عَلِيًّا مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛^۲ «چه می‌گویید راجع به علی؟!»

۱ سوره إخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

۲ حَلِيَّةُ الْأَوْلِيَاءِ، ج ۱، ص ۶۸: «لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.»

این کلام پیغمبر: «فإنه ممسوس» - الخ» در جواب شکایت از نحوه تقسیم غنائم و... است. نحوه قرائت امیرالمؤمنین علیه السلام فقط در الإرشاد، ج ۱، ص ۱۱۶ چنین ذکر شده است:

«فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِيَعِضٍ مَن كَانَ مَعَهُ فِي الْجَيْشِ: «كَيْفَ رَأَيْتُمْ أَمِيرَكُمْ؟» قَالُوا: «لَمْ نُنْكِرْ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَوْمِ بِنَا فِي صَلَاةٍ إِلَّا قَرَأَ بِنَا فِيهَا بِ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾.» فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «سَأَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ.» فَلَمَّا جَاءَهُ قَالَ لَهُ: «لَمْ تَقْرَأْ بِهِمْ فِي فَرَائِضِكَ إِلَّا بِسُورَةِ الْإِخْلَاصِ؟» فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحَبَّبْتَهَا.» قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحَبَّبْتَهَا.» ثُمَّ قَالَ لَهُ: «يَا عَلِيُّ! لَوْلَا أَنَّنِي أَشْفِقُ أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مَا قَالَتْ النَّصَارِيُّ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، لَقُلْتُ فِيكَ الْيَوْمَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَالٍ مِنْهُمْ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ!»

ترجمه: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بعضی از افرادی که در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام بودند فرمود: "امیر خود را چگونه دیدید؟" گفتند: "هیچ امر غریب و غیرعادی از او ندیدیم جز آنکه نمازی را با ما به جماعت نخواند مگر اینکه سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را در آن می‌خواند." رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "به زودی راجع به این مسئله از وی پرسش خواهم نمود." وقتی امیرمؤمنان علیه السلام خدمت آن حضرت رسیدند، فرمود: "چرا در فرائض فقط سوره اخلاص را برای آنان می‌خواندی؟" حضرت عرض کرد: "یا رسول الله! این سوره را دوست داشتم." رسول خدا به او فرمود: "به درستی که خداوند نیز تو را دوست می‌داشت همان طوری که تو این سوره را دوست می‌داشتی. یا علی! اگر من نگران آن نبودم که طوائفی از امت من درباره تو بگویند آنچه را که نصاری راجع به عیسی بن مریم گفتند؛ هرآینه امروز درباره تو کلامی را می‌گفتم که به پیرو آن، تو بر هیچ دسته و جمعیتی از مردم عبور نمی‌کردی مگر اینکه خاک زیر گام‌هایت را برای برکت می‌ربودند." (محقق)

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۶، ص ۶۹ - ۷۷.

دست از علی بردارید، علی خدازده شده، خدا را مس کرده است.»

یعنی علی دیوانه خداست، علی فانی در ذات خداست، حساب او غیر از حساب دیگران است و هیچ عیب و مذمتی به دامان او نمی‌نشیند، او خود صاحب ولایت و نگاهدار و پاسدار دین و شریعت و قرآن است.

تَصَلُّبُ اميرالمؤمنين عليه السلام در دین

باز در قضیه‌ای دیگر آمدند پیش پیغمبر و از امیرالمؤمنین سعایت کردند، پیغمبر خیلی بدشان آمد، آمدند در مسجد و خطبه‌ای خواندند، فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا، فَإِنَّ عَلِيًّا لَأَخْسَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛^۱ و^۲ «دست از علی بردارید! افکار شما به مقامات علی نمی‌رسد، فکر بلندپرواز شما به کوچک‌ترین درجه از درجات علی نمی‌رسد، علی در ذات خدا محکم شده و متصلب شده و از تمام درجات و مقاماتی که برای مؤمنین فرض می‌شود عبور کرده و از تمام بهشت‌ها گذشته و از تمام أسماء و صفات الهی عبور کرده، رفته و در حرم پروردگار نشسته است.»

در روایت دیگر داریم:

...مَخْشُونٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ؛^۳ «یعنی چنان در ذات پروردگار فانی شده و در این فنا

^۱ ینابیع المودة، القندوزی، ج ۲، ص ۱۸۷:

«و عن أبي سعيد: خَطَبْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَشْكُوا عَلِيًّا! فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْسَنُ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى!» أَخْرَجَهُ أَحْمَدُ. و مصادر دیگر.

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به /امام شناسی، ج ۶، ص ۶۹ - ۷۷.

^۲ بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۳۱.

^۳ /امام شناسی، ج ۶، ص ۶۹:

«در ینابیع المودة (طبع اسلامبول، سنه ۱۳۰۱)، ص ۲۱۶، از کعب بن عجرة مرفوعاً آورده است که: «إِنَّ عَلِيًّا مَخْشُونٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.»»

* در ینابیع (طبع اسوه)، «مخشوشن» آورده است و در /حقائق الحق (الشوشتری)، ج ۲۰، ص ۲۴۷:

«...منها حديث كعب بن عجرة رواه جماعة من أعلام العامة في كتبهم، منهم العلامة حسام الدين المردی الحنفی في آل محمد، ص ۱۲۵، نسخة مكتبة السيد الاشكوری، قال:

روى الامام أحمد بن حنبل فى المناقب و أخرجه أبو عمر، هما بالاسناد عن كعب ابن عجرة و عن ابن عباس مرفوعاً: «أَنَّ عَلِيًّا مَخْشُونٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.» (محقق)

متصلب و محکم و قرص است که هیچ بادی، هیچ زلزله‌ای، هیچ طوفان و صاعقه‌ای قابل تکان دادن هیچ مرحله‌ای از مراحل امیرالمؤمنین علیه السلام نیست.»
در روایاتی که تمام سنّی‌ها نقل کرده‌اند و شیعه هم نقل کرده وارد است که پیغمبر به کرات و مرّات دست می‌زد پشت کتف امیرالمؤمنین علیه السلام و می‌فرمود:

هفت فضیلت از امیرالمؤمنین علیه السلام

يَا عَلِيُّ! إِنَّ فِيكَ سَبْعَ خِصَالٍ لَا يُجَاوِزُكَ بِهٖ أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ إِيْمَانًا، وَأَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَأَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَأَرَأْفُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَأَقْسَمُهُمْ بِالسُّوِيَّةِ، وَأَعْلَمُهُم بِالْقَضِيَّةِ، وَأَعْظَمُهُمْ مَزِيَّةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

«ای علی! در تو هفت خصلت هست که احدی از اولین و آخرین با این هفت خصلت و با یکی از این هفت خصلت در روز قیامت در پیشگاه پروردگار، نمی‌تواند با تو برابری کند:
اول: اینکه اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورده است! (نه اول کسی هستی که از امت من به خدا ایمان آورده‌ای؛ بلکه اول کسی هستی که در عالم کون و خلقت، نه در عالم زمان و تدریج؛ بلکه در عالم دهر و سرمد و آنجایی که پروردگار نور مقدّس تو را خلق کرد، اولین شعاعی هستی که به پروردگار ایمان داری و تمام افرادی که ایمان آورده‌اند زیر لوای تو هستند.)
دوم آنکه: به عهد خدا از همه افراد با وفاتری! سوم آنکه: به امر خدا از همه افراد پابرجاتر و ثابت‌قدم‌تر و محکم‌تری! چهارم اینکه: محبّت و لطف و رأفت به رعیت و امت از همه افراد بیشتر است! پنجم آنکه: از نقطه نظر عدالت و قسمت بالسویه از تمام افراد اعدل و شایسته‌تری!
ششم آنکه: در بین محاکمات و مراجعات از تمام افراد، قضاوتت عالی‌تر و

راستین‌تر است! هفتم آنکه: در روز قیامت و در پیشگاه پروردگار، اجر و مقام و عظمت تو از همه افراد بیشتر است.»

پیغمبر نمی‌فرماید «تو بهترین افراد از این امت هستی!» می‌فرماید: «در روز قیامت هیچ‌کس به پایه تو نمی‌رسد، به واسطه هفت خصلتی که داری.»

این را سنّی‌ها نقل کرده‌اند. یکی از کتب معتبره اهل تسنّن که همه به آن اعتماد دارند، حلیه الأولیاء است که برای ابونعیم اصفهانی است. این مرد سنّی مذهب ده جلد کتاب نوشته به نام حلیه الأولیاء، و انصافاً کتابی است که در بسیاری از مواضع، مصدر برای تخریج احادیث واقع

^۱ حلیه الأولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۷. جهت اطلاع بیشتر از مصادر دیگر عامّه رجوع شود به إحقاق الحقّ، ج ۲۲، ص ۲۶۷.

می‌شود. مرد بزرگی است و چندین صد سال از مرحوم مجلسی جلو بوده و جدّ اعلای مرحوم مجلسی است. ابونعیم اصفهانی این روایت را در کتاب خود نقل می‌کند، مضافاً به کتب دیگری که از اهل تسنّن در دست است.

سه مرتبه از مراتب پیغمبر که به امیرالمؤمنین علیه السّلام به ارث رسیده

لذا در امیرالمؤمنین علیه السّلام این سه مرتبه دیده می‌شود: هم علمش از همه بیشتر و عزیزتر و فراوان‌تر بود، حتّی نسبت به انبیا؛ و هم ابتلائاتش از همه انبیا شدیدتر بود، به مقتضای ارثی که از پیغمبر برده بود؛ و هم معجزات و کراماتش از همه انبیا عجیب‌تر و غریب‌تر بود، باز بر اساس ارثی که از پیغمبر برده است. پس امیرالمؤمنین علیه السّلام از سه ناحیه از پیغمبر اکرم ارث برده است: یکی در علم، یکی در ابتلائات و مصائب و یکی در ظهورات و بروزات، که به‌عنوان معجزه و کرامات تعبیر و تفسیر می‌شود.^۱

ابن‌ابی‌الحدید شارح معتزلی سنّی مذهب در شرح نهج البلاغه،^۲ و باز عین این مطلب را فخر رازی، این سنّی متعصّب، در تفسیر خود^۳ می‌گوید:

امیرالمؤمنین علیه السّلام در خیبر را از جا کُند و مسافتی به دور انداخت و آن در را پل برای عبور لشکر قرار داد که بیایند و از در قلعه بالا بروند و در

خود قلعه فرود بیایند. بعد از اینکه در را آنجا انداخت، چهل و چهار نفر از مردان قوی از اصحاب رسول خدا آمدند و نتوانستند آن در را تکان بدهند.^۴

بعد این دو نفر که می‌خواهند به تعبیرات خودمانی آن علم ملکوتی را یک تفسیر و تعبیری کرده باشند، می‌گویند:

علی در آن وقت از عالم بشریّت منخلع شده بود و چنان غرق انوار پروردگار بود که به‌هیچ‌وجه من‌الوجه از قوای مادی و بشری استخدام نکرد و برای قلع این در از آنها استفاده ننمود؛ علی

^۱ رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، درس چهل و ششم تا پنجاه و یکم.

^۲ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۲.

^۳ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۹۱.

^۴ لازم به ذکر است که ابن‌ابی‌الحدید در روضة المختارة (قصائد علویات سبع)، * ص ۱۴۰، در ضمن قصیده‌ای تصریح به چهل و چهار نفر کرده است. البته در دلائل النبوّه، ج ۴، ص ۲۱۲؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۶ و دیگر مصادر چهل نفر ذکر شده است. (محقّق)

* کتاب روضة المختارة شامل هفت قصیده زیبا در مدح امیرالمؤمنین علیه السّلام است که ابن‌ابی‌الحدید سروده و به قصائد علویات سبع شهرت دارد. (محقّق)

در را به قوه روحانی و ملکوتی کند!^۱

و شاهد می آورند یکی از فرمایشات خود آن حضرت را که فرمود:

مَا قَلَعْتُهَا بِيَدِ بَشَرِيَّةٍ وَلَكِنْ قَلَعْتُهَا بِيَدِ مَلَكُوتِيَّةٍ^۲ «من این در را به قدرت بشری نکندم؛ بلکه به قدرت ملکوتی کندم.»^۳

گرچه حرف اینها درست است؛ ولی حقیقت مطلب به همین جا منتهی نیست، مطلب از اینجا عالی تر است، مطلب در اینجا این است که امیرالمؤمنین غرق در انوار خداست؛ فعلش فعل خداست، قبض و بسطش قبض و بسط خداست، رؤیت و إِبصارش إِبصار خداست، سمعش سمع خداست، کارش کار خداست! چگونه پیغمبر اشاره می کند و ماه بر فراز آسمان دو نیم می شود؟ کندن در قلعه خیبر که از دو نیم کردن ماه بر فراز آسمان مشکل تر نیست! این اراده الهی است که از دریاچه نفس مقدس آن حضرت طلوع کرده و این فعل را در خارج به ظهور آورده است؛ لذا پیغمبر فرمود:

فضیلتی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام

يَا عَلِيُّ! لَوْلَا مَخَافَةُ أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ مَقَالًا لَا مَرَّ بِمَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا الثَّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ.^۴

«ای علی! اگر من از طائفه‌ای از امت خودم نمی ترسیدم که درباره تو بگویند آنچه را نصاری درباره عیسی بن مریم می گویند که خداست، درباره تو جمله‌ای می گفتم که بعد از آن جمله، از هیچ گروهی از میان مسلمانها عبور نمی کردی الا اینکه خاک زیر کفش تو را می ربودند برای استشفاء به آن.»

^۱ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۳۶؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۷؛ ج ۲۰، ص ۳۱۶.

^۲ مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۷۰؛ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۳۶: «قال علی بن ابي طالب كرم الله وجهه: "والله ما قلعتُ بابَ خيبرَ بقوة جسدانية ولكن بقوة ربانية"»؛

شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۷: «قول علی: "والله ما قلعتُ بابَ خيبرَ بقوة جسدانية بل بقوة إلهية."»

^۳ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۳۴.

^۴ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۳۹۳. المناقب، خوارزمی، ص ۳۱۱؛ كفاية الطالب، گنجی شافعی، ص ۲۶۴؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۶۸، با قدری اختلاف.

تکفین و تدفین جناب سلمان توسط امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن شهر آشوب روایت می کند از جابر بن عبدالله انصاری که می گوید: نماز صبح را در مسجد پیغمبر با امیرالمؤمنین علیه السلام خواندیم، امیرالمؤمنین بعد از نماز رو کرد به ما و به ما تسلیت داد:

أَجْرَكُمُ اللَّهُ عَلَى مَوْتِ أَخِيكُمْ سَلْمَانَ؛^۱ «خدا بر مردن برادر شما سلمان، به شما اجر دهد.»

سلمان در مدائن است، مدائن کنار بغداد است و از آنجا تا مدینه قریب سه هزار کیلومتر مسافت است. با وسایل موتوری چند روز راه است، با شتر که باید یک ماه حرکت کنند. سلمان استاندار مدائن است و مرد زاهد و عابد و حجّت خدا در میان آن سرزمین است.

امیرالمؤمنین علیه السلام رو کردند به اصحاب و آنها را به مردن سلمان تعزیت دادند. بعد

جابر بن عبدالله انصاری می گوید که امیرالمؤمنین دراعه (جلیقه) پیغمبر را پوشید و چوب دست (قضیب) پیغمبر را در دست گرفت و شمشیر پیغمبر را حمایت کرد و عمامه پیغمبر را به سر بست و روی ناقه عضباء (شتر پیغمبر) سوار شد و به قبر فرمود: «دستت را به من بده و از یک تا ده بشمار!»

قبر می گوید: از یک تا ده شمردیم، در مدائن کنار خانه سلمان بودیم!

زاذان - رفیق و هم صحبت سلمان فارسی، از دوستان و مؤمنین و پرستار و مراقب حال او - می گوید:

سلمان دارد از دار دنیا می رود، من گفتم: ای سلمان! اگر از دار دنیا بروی چه کسی تو را

غسل می دهد؟

گفت: همان کسی که پیغمبر آخر الزمان را غسل داده!

گفتم: عجبا! چه ادعایی می کنی؟! پیغمبر آخر الزمان را وصیّش علی بن ابی طالب غسل داد!

گفت: مرا هم او غسل می دهد!

گفتم: تو اینجا هستی و او در مدینه است!

گفت: مهم نیست، وقتی من از دار دنیا رفتم لب های من و چانه مرا ببند و یک قطیفه روی

من بکش، منتظر باش یک صدایی مثل اینکه چیزی از بلندی به زمین می افتد خواهی شنید، در را باز کن علی بن ابی طالب داخل می شود.

زاذان می گوید: سلمان شهادتین بر زبان جاری کرد و روحش به عالم قدس شتافت. طبق

وصیّت او چانه و لب های او را بستم و قطیفه ای روی او کشیدم. چند لحظه نگذشت که دیدم صدایی

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۰۱.

آمد، در را باز کردم دیدم امیرالمؤمنین است، سلام کردم جواب ما را فرمود. فرمود: «ای زاذان! سلمان، بنده صالح پروردگار از دنیا رفت؟ عمرت دراز باد و خدا تو را توفیق بدهد. سلمان خوب برادری برای ما بود، پیغمبر خیلی سلمان را دوست داشت و چه بسیار اوقات در شب‌های تار از سلمان یاد می‌کرد.»

عرض کردم: بله! چند لحظه پیش از دنیا رفت و با من چنین و چنان گفت. امیرالمؤمنین علیه السلام با قنبر وارد شدند و قطیفه روی سلمان را کنار زدند، سلمان چشمان خود را باز کرد و تبسمی به امیرالمؤمنین کرد و چشمان خود را بست. حضرت سلمان را غسل دادند، کفن کردند، دفن کردند و برگشتند به مدینه. مدتی که آمدند و برگشتند همان مدتی بود که در مدائن مشغول تجهیز و تکفین بودند. خیلی عجیب است!

یکی از شعرای بزرگ عرب به نام ابوالفضل تمیمی می‌گوید:

وقتی من مدائن و فضائل امیرالمؤمنین را تعریف می‌کنم این افرادی که چشم آنها تنگ است و عقل آنها کوتاه، به من اعتراض می‌کنند که: چرا تو اینها را درباره علی به شعر در می‌آوری؟ اینها نمی‌فهمند!

من این قضیه سلمان فارسی را به شعر در آوردم، می‌گویند: مگر می‌شود که در چند لحظه علی مسافت بین مدینه و مدائن را طی کند و سلمان را تجهیز کند و مراجعت کند؟! من به آنها می‌گویم: ای مرد با انصاف! قرآن خوانده‌ای یا نه؟ می‌گوید: بله!

به او می‌گویم: این آیه مبارکه را خوانده‌ای که وصی سلیمان تخت بلقیس را به کمتر از یک چشم به هم زدن - طبق نص آیه قرآن - از شهر سبا برای سلیمان حاضر کرد؟ می‌گوید: بله!

می‌گویم: سلیمان درجه‌اش عالی تر بود یا پیغمبر آخرالزمان؟! می‌گوید پیغمبر آخرالزمان.

می‌گویم: پیغمبر آخرالزمان که درجه‌اش بالاتر از سلیمان بود، وصی پیغمبر آخرالزمان هم درجه‌اش عالی تر است از وصی سلیمان؟! می‌گوید: بله!

می‌گویم: چگونه راضی هستی که بگویی وصی سلیمان تخت بلقیس را از شهر سبا به کمتر از یک چشم به هم زدن برای حضرت سلیمان حاضر کرد، ولی این را درباره علی بن ابی‌طالب که به اشرافیت او معترفی قبول نداری؟! یا از اصل و ریشه قرآن را انکار کن و بگو تمام این معجزاتی

که در قرآن مجید به انبیا نسبت داده شده خرافات و اباطیل و خارج از تحقیق خارجی است؛ یا اگر درباره انبیا قبول می‌کنی و درباره وصی سلیمان قبول می‌کنی، درباره وصی پیغمبر آخر الزمان به طریق اولی باید قبول کنی؛ زیرا که این مرد، افضل و اشرف و اکمل از همه آن اوصیا بوده و آنچه خداوند به آنها از علوم عنایت کرده همه را به این مرد عنایت کرده است. (این شاعر می‌گوید:) وقتی به اینجا می‌رسم، دیگر اینها نمی‌توانند جواب مرا بدهند، سرشان را در گریبان فرو می‌برند و به عوض جواب رنگ به رنگ عوض می‌کنند.^۱

آقا احتیاج به رنگ عوض کردن ندارد، اعتراف به حق کن و خلاص شو! اعتراف به حق کن، مقامات او را اعتراف کن، دیگر احتیاج ندارد که در گیر و دار برهان منطقی قرار بگیری و تو را طبق آیات قرآن بدین منوال محکوم کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام دارای مقام ولایت کبری است و این معجزات و کرامات برای او بسیار نا چیز است. با وجود آن مقامی که از نقطه نظر ملکوتیت دارد و آن صبر و حلم و گذشت و دیده خدایین و گوش خدایین، دیگر این مسائل برای او چیزی نیست که انسان به عنوان کرامت و معجزه بیان کند.

نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت

امیرالمؤمنین علیه السلام از شهر انبار عبور می‌فرمود، در خیمه خود پیاده شد. بزرگان از اهل انبار، رؤسا و شیوخ برای دیدن حضرت آمدند و همه بیرون از خیمه منتظرند که یا آقا به آنها اجازه ورود بدهند یا اینکه خودشان بیایند بیرون و آنها آقا را ملاقات کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم در خیمه همین‌طور نشسته و مشغول پینه‌زدن به کفش خود است! مدتی طول کشید تا بالأخره ابن عباس آمد و گفت:

یا علی! برای چه نشسته‌ای؟! قسم به خدا اگر بر خیزی و کار ما را اصلاح کنی برای تو بهتر است از پینه‌زدن این کفش، برخیز بین بزرگان همه آمده‌اند و انتظار مقدم مبارک تو را دارند!

امیرالمؤمنین به کلام پسرعمویش ابن عباس هیچ توجه نکرد، کفش خود را وصله کرد. وقتی تمام شد این لنگه را گذاشت پهلوی آن لنگه دیگر و فرمود:

ای ابن عباس! این یک جفت کفش چه قدر قیمت دارد؟

ابن عباس عرض کرد:

درهم^۲ او اقل؛ یک درهم یا کمتر، یک تومان یا کمتر!

حضرت فرمود:

به خدا قسم این خلافت و حکومتی که شما مرا به آن دعوت می‌کنید در نزد من از قیمت این

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۳۵.

یک جفت نعل پاره کمتر است؛ مگر اینکه قیام به حق کنم و داد را از ظالم بگیرم و حقی را به مظلومی برسانم.^۱

اینها خیال می‌کردند امیرالمؤمنین هم می‌خواهد بر اساس حکومت مادی و تشریفات مادی بر مردم حکومت کند! این نیست. حکومت امیرالمؤمنین، حکومت الهی است و الا حکومت غیر الهی برای امیرالمؤمنین علیه السلام چه قدر و قیمتی دارد؟!

توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام توسط احمد حنبل

در نزد احمد بن حنبل - آن عالم بزرگ سنی که یکی از ائمهٔ اربعهٔ تسنن است - جماعتی بودند که همه از بعضی از خلفا تعریف می‌کردند تا نوبت رسید به امیرالمؤمنین. گفتند: هیچ‌کس از علی بن ابی طالب تعریف نمی‌کند؟ احمد بن حنبل سر برداشت گفت:

علی احتیاج به تعریف ندارد علی خودش معرف خود است، آن کسی که علی را تعریف کند به واسطهٔ آن تعریف، خودش را تعریف کرده است، نه علی را. علی ما فوق تعریف است. این خلفای دیگر به واسطهٔ وصول به مقام خلافت از خلافت زینت گرفتند؛ ولی علی که به خلافت رسید نه تنها از خلافت زینت نگرفت بلکه خلافت را زینت داد.^۲

آنها جهات نقص خود را به واسطهٔ خلافت ترمیم می‌کردند؛ ولی علی جهات ناقص خلافت را به واسطهٔ وجود مبارک و مقدس خود ترمیم کرد،^۳ علی احتیاج به تعریف ندارد. صدای علی در آسمان‌ها بلند است، در عالم ملکوت بلند است، در عالم زمین بلند است، هر جای دنیا را که بروید و بگردید شعاع نور اوست که تابیده است.

^۱الإرشاد، ج ۱، ص ۲۴۷؛ منتهی الآمال، ص ۱۰۹، با مختصری اختلاف در لفظ.

جهت اطلاع پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۴۰.
^۲تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۵:

«أخبرني عبد الله بن أحمد بن حنبل قال: كنت بين يدي أبي جالساً ذات يوم فجاءت طائفة من الكرخيين فذكروا خلافة أبي بكر وخلافة عمر بن الخطاب وخلافة عثمان بن عفان؛ فأكثروا. وذكروا خلافة علي بن أبي طالب وزادوا فأطالوا فرجع أبي رأسه إليهم فقال: "يا هؤلاء! قد أكثرتم القول في علي والخلافة، والخلافة وعلي؛ إن الخلافة لم تُزَيَّنْ علياً بل علي زينها."»
تاریخ دمشق (ابن عساکر)، ج ۴۲، ص ۴۴۶؛ المنتظم، ج ۵، ص ۶۲.

رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۳۸ (اجتماع صفات متضاده در امیرالمؤمنین علیه السلام).

^۳این قسمت توضیح ابن ابی الحدید - در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۱ - است راجع به قول احمد:
«وهذا الكلام دالٌّ بقهواه و مفهومه علی أن غیره از داد بالخلافة و تممت نقصه، و أن علیاً علیه السلام لم یکن فیہ نقص یحتاج إلى أن یتمم بالخلافة، و كانت الخلافة ذات نقص فی نفسها تتم نقصها بولایته إياها.»

زمخشری عالم بزرگ سنی مذهب می گوید:

تعجب می کنم از علی بن ابی طالب که در تمام دوران حیات و بعد از حیاتش، دو دسته از مسلمین کوشیدند که اسم او را از سر زبان‌ها بیاندازند، یکی دوستانش و یکی دشمنانش؛ دشمنانش از روی حقد و کینه و بغض، و دوستانش از ترس و خوف که اگر زبانشان به ذکر علی گویا می شد جانشان در خطر بود. این دو دسته اسم علی را مخفی کردند، فضایل و محامد علی را همه طوائف مسلمین از دوست و دشمن مخفی کردند، در عین حال فضایل او خافقین را گرفته؛ یعنی شرق و غرب عالم را پر کرده است.^۱

علی، زینت بخش تاریخ اسلام

هر کتابی را که باز کنید از کتب شیعه و سنی از صدر اسلام تا آن وقتی که پیغمبر از دار دنیا رفت، حتی در زمان خلافت خلفای جور و در زمان حکومت ظاهری امیرالمؤمنین، هر نقطه درخشان و ستاره تابناکی که در تاریخ اسلام است برای امیرالمؤمنین است، هر علمی که تراوش کرده برای علی است، هر قضاوت به حقی که بوده برای علی است، هر رأی صحیحی که بوده برای علی است، نهج البلاغه در دست است برای علی است، آن مجاهدات و زحماتی که در زمان حیات پیغمبر کشید همه برای علی است، اصلاً علی زینت بخش تاریخ اسلام، زینت بخش شریعت اسلام، و قوام نبوت پیغمبر ما است؛ این را زمخشری می گوید. آن وقت چگونه این مرد بزرگ با تمام این فداکاری‌ها و

^۱ این سخن نحوی معروف، خلیل بن احمد است. (محقق)

نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۹۴:

«مامقانی گوید: چقدر خوب خلیل عروسی نحوی، این مطلب را بیان کرده است؛ چون از او پرسیدند: "ما تقول فی علی بن ابی طالب علیه السلام؟! تو درباره علی بن ابی طالب چه می گویی؟! در پاسخ بدین عبارت گویا شد: "ما أقول فی حق امری کتمت مناقبه أولیاءه خوفاً، و أعداؤه حسداً؛ ثم ظهر من بین الکتمین ما ملأ الخافقین؟! من چه بگویم درباره مردی که دوستانش مناقبش را پنهان داشتند از ترس دشمنان، و دشمنانش پنهان داشتند از حسد و عداوت؛ و معذکر در ما بین این دو گونه پنهانی، مناقب او مشرق تا مغرب عالم را پر کرده است؟!»*

**

البته این قول به شافعی هم نسبت داده شده است.

* تنقیح المقال (طبع رحلی)، ج ۲، ص ۲۶۴.

**

مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۷۱. (محقق)

زحمات و لطمات، در اثر بغض و کینه و حبّ ریاستِ افرادی، باید مصائب و مشکلاتش از همهٔ امت بیشتر باشد؛ عیناً به موازات پیغمبر اکرم که فرمود: «هیچ پیغمبری را مثل من اذیت نکردند!»^۱ هیچ امامی را هم مثل امیرالمؤمنین اذیت نکردند، حتی سیدالشهدا، حتی حضرت امام حسن؛ چون اذیت آنها در یک محدودهٔ خاصی بوده ولی اذیت‌های امیرالمؤمنین خیلی عجیب بوده است!^۲

مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان یاران خود

امیرالمؤمنین از دست دوست و دشمن آزار دید، دشمنش معاویه است که می‌رود بر فراز منبر و خطبه می‌خواند، بیت‌المال مسلمین را جمع می‌کند و به سرهنگان و یاران خود قسمت می‌کند، نیمی از ممالک اسلام را زیر یوغ خود درآورده، اسلام را واژگون کرده، کفر را به لباس اسلام به مردم می‌خوراند و برای إطفاء نور امیرالمؤمنین از هیچ سعی و کوششی دریغ ندارد. و اما اصحاب آن حضرت؛ مردمان سست، کم‌فکر و بی‌اراده. در خطبه‌ها حضرت می‌فرماید:

وَ لَقَدْ مَلَأْتُمْ صُدُورِي قَيْحًا؛^۳ «وای بر شما! سینه مرا پر از چرک و خون کردید، مرا خسته کردید.»

هرچه شما را دعوت به جهاد می‌کنم می‌گویید: «هوا سرد است، صبر کن هوا برگردد!» باز دعوت می‌کنم می‌گویید: «هوا گرم است، بگذار هوا تکانی بخورد!» امروز می‌گویید: «خرماهی‌مان رسیده!» فردا می‌گویید: «می‌خواهم انبار کنم!» هر روز بهانه‌ای می‌آورید.

فَوَاللَّهِ مَا غَرَى قَوْمٌ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا وَقَدْ ذَلُّوا؛^۴ «سوگند به پروردگار که هیچ طائفه‌ای در خانه‌های خود مورد حمل دشمن قرار نمی‌گیرد الا اینکه ذلیل می‌شوند.»

برخیزید و برای إحيای اسلام و از بین بردن این مرد منکوس (معاویه) که جز ریاست و حکومت بر مردم هیچ داعیه‌ای ندارد حرکت کنید!

^۱ رجوع شود شود به ص ۵۴.

^۲ المناقب، خوارزمی، ص ۳۰۳؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۶۶؛ امام‌شناسی، ج ۱۱، ص ۲۸۵.

«و قد دَعَوْتُ لَهُ فَقُلْتُ: "اللَّهُمَّ اجْلُ قَلْبَهُ وَ اجْعَلْ رَبِيعَةَ الْإِيمَانِ بَكَ!"

قال: "قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ؛ غَيْرَ أَنِّي مُخْتَصِمُهُ بَشِيءٍ مِنَ الْبَلَاءِ لَمْ أَخْتَصِّ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَائِي."

^۳ پیغمبر می‌گوید: من برای علی دعا کردم و گفتم: بار پروردگارا! دل او را روشن کن، و بهار و ربیع و طراوت او را ایمان به خودت قرار ده!

خداوند گفت: من این را دربارهٔ علی کردم؛ ولیکن من او را به گونه‌ای از بلایا و فتن و امتحانات خود مبتلا می‌کنم که اختصاص به او دارد و هیچ‌یک از اولیای خودم را بدین گونه از بلایا اختصاص نداده‌ام!^۴

^۴ نهج البلاغة، ج ۱، ص ۷۰.

^۵ همان، ص ۶۸.

حضرت لشکر تشکیل می داد، حرکت می داد، همین ها مخالفت می کردند، همین ها چون و چرا می کردند، همین ها به امامشان دستور می دادند: «یا علی! امروز صلاح است چنین کنی؛ یا علی! امروز فلان کار را نکن؛ یا علی! از اینجا حرکت کنیم؛ یا علی! این جنگ را یک ماه تأخیر بینداز؛ یا علی! الآن موقع صلح است، معاویه قرآن بالای نیزه کرده بیا صلح کن و الا خود ما زیر شمشیر قطعه قطعه می کنیم!»^۱ بزرگ ترین مصیبت دشمن داخلی است، امیرالمؤمنین از این دشمن ها داشت که شب ها در میان نخلستان فریاد می زد:

پروردگارا! چه اندازه من از این امت اذیت کشیدم و مرا خسته کردند؛ عیناً مانند زن هایی که دوست دارند در میان حجله بنشینند و خود را آرایش کنند، اینها هم افرادی هستند که دوست دارند در خانه های خود بنشینند و از پرده نشینی تجاوز نکنند و از حقوق خود دفاع نکنند و برای

^۱ وقعة صفین، ص ۴۹۰:

«فَجَاءَهُ زُهَاءٌ عَشْرِينَ أَلْفًا مُقْتَعِينَ فِي الْحَدِيدِ شَاكِي السَّلَاحِ، سُوْفُهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ وَ قَدِ اسْوَدَّتْ جِبَاهُهُمْ مِنَ السُّجُودِ يَتَقَدَّمُهُمْ مِسْعَرُ بْنُ فَدَكِيٍّ وَ زَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ وَ عِصَابَةُ مِنَ الْقُرَّاءِ الَّذِينَ صَارُوا خَوَارِجَ مِنْ بَعْدُ، فَنَادَوْهُ بِاسْمِهِ لَا بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ: "يَا عَلِيُّ! أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيَتَ إِلَيْهِ وَ إِلَّا قَتَلْنَاكَ كَمَا قَتَلْنَا ابْنَ عَفَّانَ! فَوَاللَّهِ لَنَفَعَلَنَّهَا إِنْ لَمْ تُجِبْهُمْ." فَقَالَ لَهُمْ: "وَيَحْكُمُ! أَنَا أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَجَابَ إِلَيْهِ، وَ لَيْسَ يَحِلُّ لِي وَ لَا يَسْعُنِي فِي دِينِي أَنْ أَدْعِيَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا أَقْبَلُهُ. إِنْ إِنَّا أَقَاتَلَهُمْ لِيَدِينُوا بِحُكْمِ الْقُرْآنِ فَأَيُّهُمْ قَدَعَصُوا اللَّهَ فِيهَا أَمْرَهُمْ وَ نَقَضُوا عَهْدَهُ وَ نَبَذُوا كِتَابَهُ، وَ لَكِنِّي قَدِ اعْلَمْتُكُمْ أَنَّهُمْ قَدِ كَادُواكُمْ وَ أَنَّهُمْ لَيْسُوا الْعَمَلُ بِالْقُرْآنِ يُرِيدُونَ." قَالُوا: "فَابْعَثْ إِلَى الْأَشْتَرِ لِيَأْتِيكَ." وَ قَدِ كَانَ الْأَشْتَرُ صَبِيحَةَ لَيْلِ الْهَرِيرِ قَدِ اشْرَفَ عَلَى عَسْكَرٍ مُعَاوِيَةَ لِيَدْخُلَهُ.»

ترجمه: «وقتی قرآن ها را بر سر نیزه کردند نزدیک به بیست هزار تن مسلح آهن پوش که شمشیرهایشان را بر شانه افکنده بودند و پیشانی هایشان از اثر سجود پینه بسته بود نزد حضرت آمدند. پیشاپیش آنان، مسعر بن فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان که پس از آن از خوارج شدند حرکت می کردند. پس حضرت را فقط به نام - نه به عنوان امیرمؤمنان - صدا کردند و گفتند: "ای علی! اینک که تو را به کتاب خدا خوانده اند به آن قوم پاسخ مثبت بده! وگرنه ما هم چنان که عثمان را کشتیم، تو را نیز می کشیم! به خدا سوگند اگر آنان را اجابت نکنی چنین خواهیم کرد." (امیرالمؤمنین علیه السلام) فرمود: "وای بر شما! من نخستین کسی هستم که به کتاب خدا دعوت کرده و هم نخستین کسی هستم که بدان پاسخ داده و برایم حلال نیست و در دینم نمی گنجد که به کتاب خدا خوانده شوم و آن را نپذیرم، من فقط از آن رو با آنها می جنگم که مطیع قرآن شوند؛ چون آنها از فرمانی که خدا به آنها داده سرپیچی کرده اند و پیمان الهی را شکسته اند و کتابش را به دور افکنده و رها کرده اند. لیکن شما را آگاه کردم که آنان اینک با شما نیرنگ می کنند و مردمانی نیستند که عمل کردن به قرآن را بخواهند." گفتند: "کسی را به دنبال اشتر بفرست که نزدت آید." و این در حالی بود که اشتر بامداد شب هریر، تقریباً بر سپاه معاویه چیره شده بود.» (محقق)

حیات و ناموس دین خود و کیان شریعت و آیین خود قدمی برندارند!^۱
روز به روز زحمات امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد می‌شد،^۲ تا هنگامی که لشکری صد هزار

^۱ نهج البلاغه (عبده)، ج ۱، ص ۶۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۸، ص ۴۴۰ - ۴۴۲.
^۲ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۳۱.

در آخرین هفته عمر خود خطبه‌ای خواند که آخرین خطبه‌اش بود و در آن خطبه فرمود:

«أینَ إخوانی الذین رکبوا الطریقَ و مَضَوْا عَلَی الْحَقِّ؟ أینَ عَمَّارٌ؟ و أینَ ابْنُ التَّیْهَانِ؟ و أینَ ذُو الشَّهَادَتَیْنِ؟ و أینَ نَظْرَاؤُهُمْ مِنْ إخوانِهِمُ الذِّینَ تَعَاقدُوا عَلَی الْمَنَیَّةِ و أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إلی الفَجْرَةِ؟»

قال: ثُمَّ صَرَبَ بِیَدِهِ عَلَی لِحِیَّتِهِ الشَّرِیفَةِ الْکَرِیمَةِ، فَأَطَالَ الْبُکَاءَ؛ ثُمَّ قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ:

«أوه! عَلَی إخوانی الذِّینَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْکَمُوهُ و تَدَبَّرُوا الْفَرَضَ فَأَقَامُوهُ. أَحیَوا السُّنَّةَ و أَمَاتُوا

البدعة. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجابُوا و وَتَقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ.»

«کجا هستند برادران من که سوار بر مرکب راه حق شدند و طریق را به خوبی پیمودند؟ آنان که بر اساس حق گذشتند و جمیع اعمال و اقوالشان را بر این مدار قرار می‌دادند. عمار کجاست؟ ابن تیهان کجاست؟ خزیمه ذوالشهادتین کجاست؟ امثال و نظایرشان کجا هستند که با مرگ عقد اخوت بستند و با یکدیگر پیمان نهادند که تا حد شهادت و خوابیدن در بستر موت، دست از حمایت برندارند؟ آنان که شهید شدند و سرهای آنها را به نزد فجره و فسقه و جنایت‌کاران روزگار همچون معاویه بردند.»

در این حال دست خود را به محاسن مبارکش زد و گریه طولانی نمود؛ و پس از آن فرمود:

«آه! بر آن برادران درگذشته من که قرآن را تلاوت کردند و آن را استوار و محکم داشتند، و در واجبات تدبیر کردند و آنها را اقامه نمودند. سنت را زنده کردند و بدعت را کشتند. به جهاد دعوت شدند و اجابت نمودند، و به قائد و رهبرشان وثوق داشتند و از او پیروی کردند!»

ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «الْجِهَادَ، الْجِهَادَ، عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا و إِنِّی مُعَسِّکِرٌ فِی یَوْمِی هَذَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الرِّوَّاحَ إلی اللَّهِ فَلِیُخْرِجْ.»

و پس از آن با بلندترین فریاد خود ندا در داد: «جهاد، جهاد! ای بندگان خدا! آگاه باشید که من همین امروز تهیه سپاه می‌بینم و به سوی معاویه حرکت می‌کنم؛ هر کس می‌خواهد به سوی خدا برود، خارج شود.»

«قال نَوْفٌ: «وَعَقَدَ لِلْحُسَیْنِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی عَشْرَةِ آلَافٍ، و لَقِيسَ ابْنِ سَعْدٍ رَجْمَهُ اللَّهُ فِی عَشْرَةِ آلَافٍ، و لِأَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فِی عَشْرَةِ آلَافٍ، و لِغَیْرِهِمْ عَلَی أَعْدَادٍ أُخَرَ و هُوَ یُرِیدُ الرَّجْعَةَ إلی صَفِینَ. فَمَا دَارَتْ الْجُمُعَةُ حَتَّى صَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلَجِّمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ. فَتَرَجَعَتِ الْعَساکِرُ، فَكُنَّا كَأَعْنَامٍ فَقَدَتِ رَاعِیَها تَحْتَطُّفُها الذَّنابُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ.»

«نوف بکالی گفت: «در این حال برای حضرت امام حسین علیه السلام پرچمی بست با ده هزار نفر، و برای قیس بن سعد بن عباده پرچمی با ده هزار نفر، و برای ابویوب انصاری با ده هزار نفر، و برای غیر از اینها پرچم‌های دیگری. و

نفری به ریاست ده نفر از بزرگان از اصحاب و اولاد خود مجهز کرد؛ ده هزار نفر به ریاست امام حسن، ده هزار نفر به ریاست امام حسین، ده هزار نفر به ریاست محمد بن حنفیه، ده هزار نفر به ریاست قیس بن سعد بن عباده، ده هزار نفر به ریاست ... تا همین طور حمله کند برای از بین بردن معاویه و پاک کردن زمین از این جسم منکوس و شخص منحوس که اسلام را واژگون کرد و تاریخ اسلام را عوض کرد.

در همین موقع بود که تیغ ابن ملجم مرادی در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان هنگام طلوع سپیده صبح بر فرق نازینش خورد، تمام نقشه‌های امیرالمؤمنین عقیق شد، یک تیغ و این همه شکست! ابن ملجم چه جنایتی کرد؟ بی جهت نیست که پیغمبر اکرم او را اَشْقَى الْأَخْرین قلمداد کرده،^۱ تیغ ابن ملجم امیرالمؤمنین را کشت، هدف امیرالمؤمنین را از بین برد، صد هزار لشکر به واسطه شهادت امیرالمؤمنین متوقف شدند، معاویه از شام حرکت کرد و با امام حسن جنگ کرد و داستان مفصل است که چه قسم زحمات امیرالمؤمنین به واسطه شهادت آن حضرت و این تیغ از بین رفت.

روضه حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد در محراب، امام است، قلب عالم امکان است. مصیبت آن حضرت در جمادات اثر کرد، دریاها به خروش آمد، زمین لرزید، بادهای سیاه می‌وزید، درهای مسجد کوفه به هم می‌خورد، جبرائیل صدا می‌زند:

تَهْدَمَتْ وَاللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَىٰ وَانْطَمَسَتْ وَاللَّهِ أَعْلَامُ التَّقَىٰ وَانْفَصَمَتِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَىٰ؛ «قسم به خدا که ستون‌های ایمان متزلزل شد، ستاره درخشان مقام ولایت تاریک شد، ریسبان ولایت پاره شد!»

اراده داشت به سرزمین صفین برای جنگ با معاویه برگردد. هنوز جمعه - که روز خطبه و جماعت است - نرسیده بود که او را ابن ملجم ملعون با شمشیر زد. سپاه‌ها و عسکرها همه بازگشتند و ما مانند گوسفندانی شدیم که چوپانشان مفقود شده و گرگ‌ها از هر جانب آنها را می‌ربودند.»

^۱ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۹۸:

«أسد الغابة، ج ۴، ص ۳۴ و ۳۵ در ضمن بیان احوال امیرالمؤمنین علیه السلام. و نیز این روایت را در الصواعق المحرقة، ص ۷۴ روایت نموده است، و صدر این حدیث را ابن سعد در طبقات (طبع بیروت)، ج ۳، ص ۳۵ ذکر کرده است. و نیز سبط بن جوزی در کتاب تذکرة الخواص، ص ۹۹ و ۱۰۰ این روایت را از احمد بن حنبل در فضائل از وکیع، از قتیبة بن قدامة روایی، از پدرش، از ضحاک بن مزاحم، از علی علیه السلام روایت کرده است. و نیز عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب زهد از پدرش با همین اسناد آورده است.»

قَتَلَ ابْنَ عَمِّ الْمُصْطَفَى، قَتَلَ الْوَصِيَّ الْمُجْتَبَى، قَتَلَ عَلِيَّ الْمُرْتَضَى؛ قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ؛^۱ «ای اهل عالم! پسر عموی مصطفی را کشتند، وصی مجتبی را کشتند، علی مرتضی را کشتند.»
 این صدای جبرائیل همۀ کوفه را گرفت، زن و مرد از خانه‌ها به طرف مسجد دویدند، مسجد کوفه به فاصله چند لحظه مملو از جمعیت و غوغا شد، همه لطمه به صورت می‌زدند و با مشت به سرهای خود می‌کوبیدند و صدا می‌زدند: وا اماماه! وا علیّاه! وا محمداه!

حضرت امام حسن و امام حسین خود را به محراب رساندند، دیدند پدرشان به روی خاک افتاده و خاک‌ها را بر می‌دارد و بر فرق سر می‌گذارد و می‌گوید:
﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾^۲

حضرت امام حسن علیه السلام سر پدر را با عبایی محکم بست؛ ولی باز از زیر آن عبای، خون جاری بود. ابو جعد و جماعتی از اصحاب هرچه می‌خواستند حضرت را بلند کنند با مردم نماز بخواند - چون آن نمازی که ضربت ابن ملجم در آن واقع شد، نافله صبح بود و حضرت هنوز نماز صبح را نخوانده بودند - هرچه حضرت را بلند می‌کنند و زیر بغل حضرت را می‌گیرند، حضرت می‌افتد روی زمین.
 آقا فرمودند:

ای حسن جان، با مردم نماز بخوان! حضرت امام حسن ایستادند و با مردم مشغول نماز شدند و امیرالمؤمنین علیه السلام نماز خود را نشسته بجا آوردند. وقتی نماز امام حسن تمام شد دید پدر بیهوش روی زمین افتاده، سر امیرالمؤمنین را به دامن گرفت و خیلی حضرت گریه می‌کرد، امیرالمؤمنین چشمان خود را باز کرد گفت:

ای حسن جان! چرا گریه می‌کنی؟ من راحت شدم، من راه بهشت در پیش دارم، این قدر گریه نکن! اینک جدّ تو پیغمبر مصطفی، مادر تو فاطمه زهرا، جدّه تو خدیجه کبری، عمّ تو حمزه سیدالشهدا، همه حاضرند و می‌گویند: «علی بشتاب به سوی ما!» چرا این قدر خود را ناراحت می‌کنی؟ این قدر گریه نکن!
 حضرت امام حسن عرض کردند:

پدرجان! کمر ما را شکستی، این مصیبت تو واللّه اگر بر کوه‌ها وارد می‌شد آنها را متلاشی می‌کرد. به خدا قسم گویی من گریه را برای مصیبت تو آموخته‌ام!

^۱ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۶۷۱؛ ج ۴۲، ص ۲۸۲، با قدری اختلاف.

^۲ سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۶۵:

«از زمین، شما را آفریدیم و در زمین باز می‌گردانیم؛ و از زمین برای بار دیگر بیرون می‌آوریم!»

سر و اطراف بدن حضرت را گرفتند و آوردند در وسط مسجد کوفه، حضرت امام حسن عرض کرد:

پدر جان! چه کسی این ضربت را به شما زده است؟
آقا فرمودند:

ابن‌الیهودیّه: «فرزند زن یهودی ابن‌ملجم مرادی!»

هوا کم‌کم روشن می‌شود امیرالمؤمنین اشاره کرد که الآن ابن‌ملجم را از باب کینه که یکی از درهای مسجد کوفه است وارد می‌کنند. مردم متوجّه آن باب شدند دیدند ابن‌ملجم مرادی را دست‌بسته آوردند و جماعتی اطراف او را گرفته‌اند.

حذیفه نخعی شمشیر از غلاف بیرون کشیده و جلو حرکت می‌کند، مردم را می‌شکافد، کوچه می‌دهد تا اینکه ابن‌ملجم را خدمت امیرالمؤمنین بیاورد. ابن‌ملجم که در میان این جمعیت می‌آمد مردم او را لعن می‌کردند، سب می‌کردند، آب دهان بر صورتش می‌انداختند و می‌گفتند: «امام را کشتی! امیرالمؤمنین را کشتی! او چه گناهی کرده بود؟ امام متقیان و امیرمؤمنان بود! به خدا قسم کار بزرگی کردی ای ابن‌ملجم!»

او ساکت بود و هیچ نمی‌گفت تا اینکه حذیفه او را خدمت امام حسن آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام در وسط مسجد بیهوش است، حضرت امام حسن رو کرد به ابن‌ملجم:
ای ابن‌ملجم! ای دشمن خدا! ای مورد لعن و طرد پروردگار! پدرم برای تو بد امامی بود؟ جزای تو را زیاد نکرد؟ چرا دست به این جنایت دراز کردی؟
هیچ جواب نمی‌گفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام به هوش آمدند، حضرت امام حسن عرض کرد:
پدر جان! دشمن تو را گرفته‌اند، بسته‌اند و آورده‌اند. درباره او چه حکم می‌کنی؟
امیرالمؤمنین با گوشه چشم نظری به ابن‌ملجم کردند، گفتند:
ای ابن‌ملجم! به خدا قسم کار بزرگی انجام دادی و دست به کار عظیمی زدی. آیا من برای تو بد امامی بودم؟ آیا درباره تو احسان زیاد نکردم؟ تو را مقدم نداشتم؟ مورد مرحمت قرار ندادم؟ این بود جزای من از امامت؟!
و ابن‌ملجم هیچ جواب نمی‌داد.

امام حسن عرض کرد:

پدر جان! چه دستور می‌دهی در مورد این؟

امیرالمؤمنین فرمود:

ای فرزند من! ای حسن جان! با اسیر خود مدارا کن! نمی‌بینی چشم‌های او چگونه از ترس و اضطراب در حدقه می‌گردد و قلب او در اضطراب است؟!

ای حسن جان! از غذایی که می خورید به او بدهید! از آب و آشامیدنی ای که می نوشید به او بدهید! او را گرسنه و تشنه نگذارید! حضرت امام حسن عرض کرد:
 پدر جان! این ملعون و شقی تو را کشته، دل ما را به درد آورده و تمام مؤمنین و مسلمین را مصیبت زده کرده؛ ولی تو درباره او سفارش می کنی؟!
 حضرت فرمود:

ای حسن جان! مگر تو نمی دانی، آخر ما خاندان رحمتیم؟!^۱

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲

نَسئَلُكَ اللَّهُمَّ وَنَدْعُوكَ وَنُقَسِّمُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالتَّسْعَةَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ، وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ...
 خدایا ما را بیامرز، از همه گناهان ما بگذر، ما را از شیعیان حقیقی امیرالمؤمنین قرار بده، از انوار ولایتش بیش از این در دل های ما وارد کن، قدم های ما را در صراط مستقیم ثابت بدار، در این حضائض و فتن آخر الزمان آبی ما را به خود وامگذار، در این ایام و لیالی متبرکه قدر از بهترین نفحات خزائن جودت به ما روزی بفرما، در هر خیری که محمد و آل محمد را داخل کردی ما را داخل بفرما، و از هر سوئی که آنها را محفوظ داشتی ما را محفوظ بدار، مرضای ما شفا بده، موتای ما بیامرز، ذوی الحقوق از ما راضی بگردان، دست ولای ما از دامان ائمه اطهار کوتاه مکن، قرآن و عترت را ملازم ما تا روز قیامت قرار بده، روز قیامت از شفاعتشان ما را محروم مفرما، خدایا فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان، چشمان ما را به جمالش منور بفرما.
 وَ عَجَّلِ اللَّهُمَّ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

^۱ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۲ - ۲۸۸، نقل به اختصار.

^۲ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.